

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم
شماره یکم (پیاپی ۳۳)، بهار ۱۳۹۶، صص ۱۰۷-۱۲۶
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۱/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۷

اقدامات فتحعلی‌شاه قاجار برای کسب مشروعیت سیاسی براساس روش‌های جاری در دوره اسلامی

جعفر آقازاده *

چکیده

مشروعیت، تبدیل قدرت عریان به اقتدار پذیرفته‌شده نزد افراد جامعه است. در هر جامعه‌ای، منابع مشروعیت با توجه به فرهنگ و سنن حاکم بر آن جامعه تعریف و توجیه می‌شود. در تاریخ ایران اغلب، نیروی نظامی طرف پیروز و دارای حق حکومت را مشخص می‌کرد؛ اما پس از تأسیس حکومت، هر خاندانی سعی می‌کرد با توسل به سنن تاریخی، به حکومت خود مشروعیت ببخشد. آقامحمدخان به‌عنوان مؤسس حکومت قاجار در ایران، فرصت چندانی برای مشروعیت‌بخشی به حکومت قاجارها به دست نیآورد؛ بنابراین فتحعلی‌شاه پس از رسیدن به سلطنت، تلاش کرد با بهره‌گیری از سنن رایج در دوره اسلامی، به حکومت خود مشروعیت ببخشد. این مقاله می‌کوشد تکاپوهای مشروعیت‌ساز فتحعلی‌شاه قاجار را براساس معیارهایی همچون امتیازات نسبی و حسبی، بهره‌گیری از سنن شاهی ایران و مشروعیت دینی به روش توصیفی تحلیلی و بر مبنای استفاده از اطلاعات کتابخانه‌ای بررسی و تحلیل کند.

واژه‌های کلیدی: فتحعلی‌شاه، مشروعیت، قدرت، سنن تاریخی ایران.

* استادیار دانشگاه محقق اردبیلی،

مقدمه

طریقت‌های صوفیان نداشتند. بنابراین آن‌ها می‌بایست با استفاده از روش‌های جاری در دوره اسلامی، به حکومت خود مشروعیت می‌بخشیدند. فتحعلی‌شاه برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود، هم‌زمان از سه منبع مشروعیت دینی و حسب و نسب دودمانی و سنن پادشاهی ایران بهره‌گرفت. تفاوت و تنوع منابع مشروعیت حکومت فتحعلی‌شاه، بیشتر معلول گستردگی قلمرو و ترکیب جمعیت و دیدگاه‌های متفاوت جامعه ایران درباره منابع مشروعیت قدرت است.

پیشینه تحقیق

طبق بررسی‌های نگارنده، تاکنون پژوهشی مستقل درباره مشروعیت حکومت فتحعلی‌شاه قاجار انجام نگرفته‌است. در این میان، در پژوهش‌های کلی که درباره دوره قاجار و حکومت فتحعلی‌شاه نوشته شده‌است، می‌توان مطالبی در این زمینه یافت. کتاب «دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار» نوشته حامد الگار به روابط فتحعلی‌شاه قاجار با روحانیان و چگونگی مشروعیت‌بخشی به حکومت فتحعلی‌شاه توسط روحانیان پرداخته‌است؛ اما چون موضوع کتاب بررسی تمام دوره قاجار است، نگارنده از مباحث مشروعیت دینی حکومت فتحعلی‌شاه به صورت گذرا عبور کرده‌است. کتاب «تاریخ ایران در دوره افشار، زند و قاجار» از مجموعه تاریخ کمبریج در بخش اول فصل چهارم، در بررسی تحولات ایران در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار، به موضوع تلاش فتحعلی‌شاه برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود اشاره کرده‌است؛ ولی نویسنده این بحث مهم را در یک بند خلاصه کرده و فقط به سه پایه مهم مشروعیت فتحعلی‌شاه اشاره کرده‌است، بدون آنکه به نمودهای آن بپردازد. کتاب «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام»

حکومت‌ها و امرایی که پس از سقوط سلسله صفویه در ایران قدرت یافتند، نتوانستند به‌طور کامل مشروعیت صوفیان را کنار گذارند و نظم نوینی را جایگزین آن کنند. این مسئله بروز بحران مشروعیت را در میان دوره سقوط صوفیان تا برآمدن حکومت قاجار باعث شد. به‌طوری‌که اغلب امیران و مدعیان حکومت در این برهه، از مشروعیت لازم برخوردار نبودند و جز کریم‌خان زند، همگی به قتل رسیدند.

آقامحمدخان با بهره‌گیری از قدرت ایلی و نظامی، همه رقبا را شکست داد و توانست ایران‌زمین را فتح کند. دوره حکمرانی او را می‌توان «عصر فتوحات» قاجارها در ایران نامید. به علت ویژگی‌های خاص شخصیتی و خشونت ذاتی آقامحمدخان و حاکم‌بودن وضع جنگی بر کشور، زور و شمشیر تکیه‌گاه اصلی وی در حکمرانی بود. حکومت فتحعلی‌شاه را در تمایز با دوره آقامحمدخان، می‌توان عصر تلاش برای تثبیت قدرت قاجارها در ایران نامید. از ضروریات دوره وی، ایجاد دستگاه دیوانسالاری برای اداره بهتر ایران و سپردن امور از اهل شمشیر به اهل قلم بود، تا مردم ایران امیدوار شوند که دوره جنگ و فتوحات به پایان رسیده‌است و قاجارها از اسب پیاده شده و شمشیر را کنار نهاده‌اند و اکنون در صدد اداره قلمرو خود هستند.

فتحعلی‌شاه با رسیدن به سلطنت، به‌خصوص پس از آنکه بر رقیبان خود غلبه کرده، به این مسئله توجه کرد که برای حقانیت حکومت خود، غیر از قدرت نظامی، باید پشتوانه‌های ذهنی فراهم کند. این مسئله بعد از «عصر فتوحات»، برای کم‌کردن هزینه اداره کشور و به‌دست آوردن اطاعت و رضایت اتباع و زیردستان ضروری بود. واقعیت آن بود که قاجارها از منابع مشروعیت صوفیان محروم بودند؛ زیرا نه نسب صفوی داشتند و نه از سادات بودند و از طرفی، جایگاهی در

سیاسی نظامی، در یک سطح اهمیت و اعتبار قرار نداشتند. فتحعلی‌شاه و قاجارها برای برکشیدن جایگاه و تأکید بر حقانیت خود در حکومت بر ایران‌زمین، نسب‌نامه‌ای برای خود ساختند و سعی کردند با دستاویز قرارداد آن، برتری و مشروعیت خود را به دیگر قبایل و رقبا ثابت کنند. صرف‌نظر از ایرادهای اساسی که به این نسب‌نامه وارد شد و آن را ساختگی می‌داند (نفیسی، ۱۳۶۴: ۱۳/۱ تا ۱۹).

نویسندگان قاجاری معتقدند «سرتاق‌نویان ابن سبابانویان بن جلایر بن نیرون»، جد بزرگ قاجارها، در رأس قوم خود همراه هولاکوخان از مغولستان عازم ایران شد. او یکی از سپهسالاران هولاکوخان بود که در زمان اباق‌خان به منصب اتابکی ارغون رسید و به حکومت ولایتی منصوب شد. قاجارنویان، فرزند سرتاق، در سال ۶۹۴ق/۱۲۹۴م جای پدر را گرفت و غازان امارت و حقوق پدر را به وی بازگرداند. قاجارها از نسل این آخری هستند. در قرن هشتم قمری، شاخه‌ای از قاجارها به شام کوچیدند و یکی از طوایف آن‌ها، سلسله جلایریان را تأسیس کرد. بعدها در لشکرکشی تیمور به شام، وی قاجارها را به ایران بازگرداند و آنان در آذربایجان ساکن شدند. این نویسندگان حتی اوزون‌حسن آق‌قویونلو را هم با قاجارها از یک ریشه می‌دانند (سپهر، ۱۳۷۷: ۸/۱؛ هدایت، ۱۳۸۰: ۷۰۷۵/۹ و ۷۰۷۶؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۹/۱ و ۲۰). مادر شاه‌اسماعیل صفوی از آق‌قویونلوها بود و منابع قاجاری مدعی هستند که وی به علت همین مسئله، «به طریق یگانگی و ایلیت» با قاجارها برخورد می‌کرد (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۰۷۶/۹ و ۷۰۷۷).

تأکید فتحعلی‌شاه و مورخان دربار وی بر انتسابات دودمانی و قبیله‌ای، حتی اگر ظاهری بود، با انگیزه کسب مشروعیت و به اطاعت‌و‌داشتن قبایل و عشایر

نوشته فیرحی، به تحولات فقهی شیعه در پایان سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم قمری و تثبیت جایگاه روحانیان اصولی در جامعه شیعه پرداخته‌است. نویسنده بدون آنکه به جزئیات روابط روحانیان با فتحعلی‌شاه بپردازد، به برخی از خطوط کلی نظریه‌های سیاسی روحانیان بزرگ این دوره اشاره کرده‌است. در مقاله «بررسی احکام‌الجهد و اسباب‌الرشاد»، زرگری‌نژاد به بررسی و تحلیل روندی پرداخته که به صدور فتاوی جهادی و مشروعیت‌بخشی به حکومت فتحعلی‌شاه، در دوره اول جنگ‌های ایران و روس منجر شد و از این نظر، پژوهش او دارای جایگاه خاصی در موضوع مشروعیت دینی حکومت فتحعلی‌شاه است.

مشروعیت برخاسته از حسب و نسب

اولین عنصر مشروعیت‌بخش در کانون توجه فتحعلی‌شاه، مشروعیت برخاسته از حسب و نسب دودمانی بود. در تاریخ ایران، بسیاری از حکومت‌ها منشأ قبیله‌ای داشتند و یکی از عوامل مؤثر در تشکیل حکومت‌ها، همبستگی و وابستگی بین افراد قبایل بود. این همبستگی که ابن‌خلدون از آن به عصبيت یاد کرده‌است، افراد قبیله را به یکدیگر نزدیک می‌کرد و در تحکیم و بسط قدرت آنان نقش بسیاری داشت (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲: ۲۴۱/۱ تا ۲۴۹).

حکومت قاجار نیز پایه و اساس قبیله‌ای داشت. رسیدن قاجارها به حکومت ایران، در درجه نخست حاصل تحول داخلی در درون ایل قاجار و اتحاد آن‌ها با یکدیگر بود. فتحعلی‌شاه از میان چادرنشینان برخاسته بود؛ بنابراین می‌بایست در میان قبایل و چادرنشینان که قدرت و توان نظامی او بستگی تام و تمامی به حمایت آن‌ها داشت، مشروعیت به دست می‌آورد. ایلات و قبایلی که پس از سقوط حکومت صفویه در ایران وارد منازعات قدرت شدند، از نظر اعتبار و نقش

استیلای مغولان، نقش مهمی در ساخت حکومت داشتند و اکثر حکومت‌های مرکزی برخاسته از قدرت آنان بود. صفویان از زمان شاه‌عباس اول، تلاش کردند این نقش را کم‌رنگ کنند؛ اما در منازعات قدرت پس از صفویان، رؤسای قبایل برای رسیدن به حکومت و برکشیدن خود از مقام رئیس قبیله به سلطنت ایران‌زمین، وارد منازعه با دیگر قبایل رقیب شدند. فتحعلی‌شاه به‌خوبی به ظرفیت قبایل در تغییر قدرت سیاسی در ایران پی‌برده بود؛ بنابراین سعی کرد با طرح نسب مغولی و ترکی برای قاجارها، خود را برتر از دیگر ایلات حاضر در صحنه قدرت ایران نشان داده و قدرت نظامی آن‌ها را در خدمت خود قرار دهد.

در این دوره، ایل قاجار به دو شاخه عمده یوخاری‌باش و اشاقه‌باش یا دولو و قویونلو تقسیم شده بود. خاندان حکومتگر قاجار که از شاخه قویونلو بودند، می‌بایست برتری خود را در درون قبیله نیز ثابت می‌کردند. مورخان قاجار در بیان سرگذشت قاجارهای قویونلو، تنها به بیان داستانی مختصر از زندگی شاهقلی، خان اشاقه‌باش، اکتفا کرده‌اند و پس از آن، به زندگی و سرگذشت فتحعلی‌خان، فرزند وی، می‌پردازند (متولد ۱۱۰۴ق/۱۶۹۲م). به نظر می‌رسد که شاهقلی‌خان و اجدادش در کنار طایفه رقیب یوخاری‌باش، درخشش چندانی نداشتند و گرنه مورخان قاجاری به آن می‌پرداختند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱/۱).

از اواخر حکومت صفویه، منازعات و کشتارهای دو شاخه متخاصم ایل قاجار آغاز شد و تا قدرت‌یابی آقامحمدخان ادامه یافت. آقامحمدخان می‌دانست خاندانی که دچار نفاق باشد، پایدار نخواهد بود و در منازعات قدرت، از بین خواهد رفت. پس برای به‌دست آوردن حمایت تمام اعضای قبیله قاجار، سران دولو را بخشید. او با این روش، توانست حمایت و پشتیبانی شاخه دولو را به طرف خود جلب کرده و

صورت می‌گرفت. مورخان با بیان این نسب، خواهان انتقال مشروعیت جهانگشایان ترک و مغول به قاجارها بودند، تا رعایا خود را مملوک آن‌ها بدانند. از سویی، تلاش می‌کردند تا قاجارها را مؤسسان سلسله جلایری و آق‌قویونلو معرفی کنند، تا این‌گونه آن‌ها را دارای سابقه حکمرانی بر ایران‌زمین نشان دهند که حتی حکومت صفویه نیز به آن‌ها تعلق داشت. ریشه انتساب قاجارها به مغولان و جهانگشایان تاریخ، به فرهمندی و تقدس موروثی خاندان چنگیز و اخلافش و حق انحصاری آن‌ها برای حکومت و باور به شکست‌ناپذیری مغول‌ها در میان ترک‌ها و ایرانیان بازمی‌گشت. قاجارها خود را از نسل جهانگشایان بزرگ تاریخ معرفی می‌کردند و چون خود توان لازم برای جهانگشایی نداشتند، از طریق این انتساب سعی می‌کردند این نقیصه را جبران کنند. خاطره مغولان در بین مردمان شهری ایران، چیزی جز کشتار و ترس و هیبت نبود و قاجارها در تلاش بودند که خود را میراث‌دار آن‌ها معرفی کنند و هیبت و ترس خود را در دل ایرانیان جای دهند و باعث اطاعت بی‌چون و چرای آن‌ها شوند. بسیاری از اقدامات آقامحمدخان در قتل‌عام مردم شهرها نیز، به تاسی از چنگیزخان و تیمور بود و منابع عصر فتحعلی‌شاه نیز آن را با آب و تاب توصیف کرده‌اند. کاربست لقب ترکی خاقان برای فتحعلی‌شاه و دیگر شاهان این سلسله، نماد دعوی سروری بر طایفه‌های ایلات بود. لقبی که فتحعلی‌شاه آن را برای تخلص شعری خود نیز برگزیده بود (فتحعلی‌شاه، ۱۳۷۰: ۴۸).

شاه با این لقب سعی کرد، خود را شاه ترکان معرفی کند و اطاعت بی‌چون و چرای ایلات و عشایر، به‌ویژه ایلات ترک را که قدرت نظامی ایران در چنگ آنان بود، به دست آورد و قدرت مطلقه خود را بر آن‌ها تحمیل کند. ایلات و عشایر ایران، به‌ویژه بعد از

شاهی سربرآورده بود، کسب می‌کرد. آن‌ها فتحعلی شاه را «السلطان بن السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان» می‌نامیدند (آصف، ۱۳۸۰: ۴۱۵).

روش دیگر فتحعلی شاه برای کسب مشروعیت، از طریق ازدواج بود. فتحعلی شاه در طول زندگی خود، با زنان بی‌شماری ازدواج کرد. به قول سپهر اگر کسی آن‌ها را بشمارد «با ۱۰۰۰ تن راست آید» (سپهر، ۱۳۷۷: ۵۵۱/۱). این ازدواج‌ها در واقع رابطه با یک خاندان مهم بود و از آن، برای مشروعیت خویش و برتری سیاسی در برابر مدعیان استفاده می‌کرد. این ازدواج‌های مکرر و بی‌پایان تأییدی بر هوسرانی او بود؛ اما نگاهی به فهرست زنان وی مشخص می‌کند که او با انتخاب زنان خود از بین ایلات و قبایل و خانواده‌های متنفذی همچون قاجار، افشار، زند، دنبلی، شقاقی، مقدم، جوانشیر، بختیاری و... (ر.ک: سپهر، ۱۳۷۷: ۵۶۲/۱؛ عضدالدوله، ۱۳۷۶) گویا سعی می‌کرد ادعاهای حکومتی این خاندان‌ها را خنثی کند و خود را میراث‌دار آن‌ها نشان دهد؛ سپس از آن، برای مشروعیت و برتری خویش و فرزندان که حاصل این ازدواج‌ها بودند، استفاده کند. فتحعلی شاه به‌عنوان داماد آن خاندان‌ها، در واقع میراث‌دار آن‌ها تلقی می‌شد و از طرفی، فرزندان وی نیز به‌راحتی می‌توانستند خود را به‌عنوان وارث بر حق آن خاندان‌ها، در ایالات و ولایات ایران معرفی کنند.

فتحعلی شاه علاوه بر انتساب خود به مغولان، به قوانین چنگیزی و صحراگردان نیز احترام می‌گذاشت، تا خود را میراث‌دار و ادامه‌دهنده سنن حکومتی جهانگشایان ترک و مغول معرفی کند. گویا در این زمان، سنت‌های صحراگردان و ترکان و مغولان به‌عنوان سرچشمه مشروعیت تلقی می‌شد و فتحعلی شاه خود را موظف به رعایت آن‌ها می‌دانست و تلاش می‌کرد مشی

زمینه را برای تصاحب سلطنت ایران فراهم کند. در سنت استپی که قاجارها خود را میراث‌دار آن می‌دانستند، حکومت حق تمام اعضای خاندان حاکمه بود. آقامحمدخان نیز با گماشتن سران دولو به مناصب مهم حکومتی، آن‌ها را با خود متحد کرد (واتسن، ۱۳۴۰: ۱۰۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۳۵۴/۳ و ۱۳۵۵؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۵۷۶/۲).

همچنین آقامحمدخان با انتخاب دختر فتحعلی خان دولوی قاجار به‌عنوان همسر جانشین خود، یعنی فتحعلی شاه و اینکه حاصل این ازدواج پس از فتحعلی شاه وارث تاج و تخت می‌شد، اختلافات میان خاندان قاجار را تا حدودی از میان برد. این تدبیر مؤثر واقع شد و یکی از عوامل اتحاد قاجارها پس از مرگ آقامحمدخان، وجود شخص فتحعلی شاه و ازدواج او با دختر رئیس یوخاری باش قاجار بود و او به‌عنوان داماد یوخاری باش‌ها، در بین آن‌ها مشروعیت پیدا کرد. همچنین نویسندگان دوره قاجار تلاش کردند تا حکومت قاجار را ادامه حکومت صفویان قلمداد کنند و ادعاهای حکومتی سران دولو و قبایل دیگر را غیرمشروع نشان دهند. آن‌ها پیشینیان آقامحمدخان نظیر فتحعلی خان و محمدحسن خان و برادر وی حسینقلی خان را نیز جزو شاهان و سلاطین به حساب آورده و بدین ترتیب، فتحعلی شاه را پنجمین شاه قاجار دانسته‌اند (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۰۸۵/۹ و ۷۱۹۴؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۱؛ سپهر، ۱۳۷۷: ۱۵/۱؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۱۴؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۳۲).

با این ادعا، حکومت قاجار را بلافاصله پس از صفویه و ادامه آن فرض کردند و در نتیجه، مشروعیت حکومت افشاریه و زندیه و دیگر مدعیان آن دوره را نادیده گرفتند و آنان را غاصب مقام سلطنت معرفی کردند. از این طریق، فتحعلی شاه مشروعیت موروثی را به‌عنوان کسی که اجدادش نیز شاه بودند و از سلسله

قبیله‌ای را حفظ کند. فتحعلی‌شاه با تأسی به مغولان، سلطانیه را پایتخت بیلاقی خود کرد و همه‌ساله به همراه قشون خود، در این منطقه اردو برپا کرده و به شیوه مغولان، از داخل چادر به اداره امور کشور رسیدگی می‌کرد (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۳۱ و ۱۳۲).

با رعایت سنت‌های قبیله‌ای و صحراگردان، فتحعلی‌شاه سعی کرد خود را نماینده و برخاسته از این گروه معرفی کند و مشروعیت خود را در بین آن‌ها گسترش دهد. احترام فتحعلی‌شاه به سنت‌های صحراگردان باعث نزدیکی بیشتر آن‌ها به حکومت وی شد و آن‌ها خود را با او از یک منشأ و خاستگاه می‌دانستند و به اقتدارش تن می‌دادند. وقتی در سال ۱۲۱۸ق/۱۸۰۳م، عباس‌میرزا برای مقابله با روس‌ها روانه آذربایجان شد، فتحعلی‌شاه «قامت قابلیت نواب شاهزاده را به یک ثوب زره پولادی که دست‌به‌دست از جوجی‌خان، پسر چنگیزخان، مانده بود قرین انواع عز و شرف فرمود» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۳۸/۱: ۱۹۵).

صرف‌نظر از صحت و سقم روایت، وجود این سپر در دست خاندان قاجار علاوه بر آنکه نشانه میراث‌بری قاجارها از مغولان بود، علتی بر اعتقاد به قداست و مشروعیت بخشی خاندان چنگیزخان نیز بود. لقب صاحبقران برای فتحعلی‌شاه و اسامی بعضی از شاهزادگان قاجار نظیر هولاکومیرزا ملقب به بهادرخان، اباقخان، ارغون‌میرزا، منکوقاآن‌میرزا و اوکتای‌قاآن‌میرزا یادآور دوران مغولان و تیموریان بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۵۲۸/۱: ۴۱۵؛ آصف، ۱۳۸۰: ۴۱۵؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۹/۱ و ۳۲).

از طرفی فتحعلی‌شاه با تأسی به سنن قدیمی ترکان و مغولان، به‌ویژه چنگیزخان و تیمور، اداره ایالات و ولایات ایران را بین فرزندان خود تقسیم کرد و در مواقعی، یکی از امرای مجرب نیز در کنار شاهزاده جوان به‌عنوان اتابک برگزیده می‌شد تا او را در اعمال

قدرت، به‌درستی هدایت و ارشاد کند. آنچه در این اصل محوریت داشت، این عقیده بود که قدرت نه فقط به حاکم، بلکه به اعضای کل خانواده یا به عبارت دقیق‌تر، به کل اعضای ذکور خانواده تعلق دارد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۳۰/۱).

جهانگیرمیرزا انتخاب محمدمیرزا را به جانشینی فتحعلی‌شاه، به تبعیت از تیمور و شاه‌عباس اول می‌داند؛ چون تیمور گورکانی پس از فوت فرزند ارشد و ولیعهد خود، یعنی جهانگیر، منصب ولیعهدی را به پیرمحمد پسر جهانگیر داد و شاه‌عباس هم بعد از محمدباقرمیرزا، منصب ولیعهدی را به فرزند وی شاه‌صفی داد. «خاقان مغفور نیز طریق این دو پادشاه را سلوک فرمود» و با وجود پسران متعدد، فرزند ارشد عباس‌میرزا را به جانشینی برگزید (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۰۹).

مشروعیت ایرانی؛ بهره‌گیری از سنن شاهی ایرانی

فتحعلی‌شاه در طول حکمرانی خود، دست به اقداماتی زد تا خود را به‌عنوان میراث‌دار شاهان باستانی ایران و ادامه‌دهنده راه آن‌ها نشان دهد. در دوره آقامحمدخان، دربار و حکومت شکل بسیار ساده‌ای داشت و او اغلب، خود به امور رسیدگی کرده و بیشتر از روی زین اسب، بر کشور حکمرانی می‌کرد. فتحعلی‌شاه با رسیدن به سلطنت، رسوم دوره آقامحمدخان را رها و سعی کرد به سنن شاهنشاهی ایرانی بازگردد. او با ایجاد دستگاه دیوانسالاری گسترده، قدرت خود را نهادینه کرده و با ایجاد ارتش کارآمد و دائمی، موقعیت خود را تثبیت کرد. اقامت طولانی‌مدت فتحعلی‌شاه در تهران، به‌عنوان پایتخت حکومت، نشانگر گرایش وی به سنن شاهی ایران و تکیه بر یکجانشینان فرهیخته ایرانی، در جهت اداره بهتر کشور ایران بود. اقدامات عمرانی وی در تهران و

برای تأیید و تأکید مشروعیت و جلال و شوکت سلطنت قاجار ضروری بود. در این زمان، در اثر تشویق فراوان و اعطای جوائز بی‌شمار، شعری بزرگ پرورش یافتند و بازار شعر و شاعری رونق یافت. قصیده‌سرایی به سبک دوران گذشته توسعه یافت و عنوان ملک‌الشعرایی که مدتی متروک بود، دوباره رسمیت یافت (صبا، ۱۳۴۱: ۵ و ۶؛ آراین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵).

همچنین او به تقلید از شاهان باستانی ایران، در چند محل اقدام به نوشتن کتیبه کرد. برجسته‌کاری‌هایی از فتحعلی‌شاه و پسران او، به سبک دوره ساسانیان، بر تخته‌سنگ‌های ری و طاق‌بستان کنده شد تا استمرار سنت پادشاهی را نشان دهد (کرزن، ۱۳۶۲: ۴۶۴/۱ و ۴۶۵؛ دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۵). نقاشان درباری نیز عظمت سرور خود را با نقش‌تصویرهای بزرگ از او در مینیاتورهایی که در حال لگدمال‌کردن اجساد روس‌ها و گریختن وحشت‌زده بقیه بود و در صحنه‌های فاخر شکار، بر روی قلمدان‌ها و حقه‌های قلیان نشان می‌دادند (آوری، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

هنرمندان دوره قاجار با نشان‌دادن تمثال شخصی فتحعلی‌شاه، در پی آن بودند چهره‌ای اسرارآمیز از مشروعیت و اقتدار سیاسی در اذهان عمومی ایجاد کنند. چنین به نظر می‌رسد که شاه با حضور خود در کانون این تصاویر، شکوه و جلال خود را به رخ دیگران می‌کشید. به علت شکست‌های ارتش ایران از روس و خدشه‌دار شدن غرور ملی در عصر فتحعلی‌شاه، از این نقوش به‌عنوان ابزاری برای بازیابی هویت ملی و ایجاد همبستگی ملی و کسب مشروعیت سیاسی در چارچوب مفهوم وطن‌پرستی استفاده شد. در این رویکرد، شاه از طریق باستان‌گرایی و توجه به ویژگی‌های برجسته تاریخ و هنر و فرهنگ ایران باستان، تلاش می‌کرد تا کشور را به وحدت ملی نزدیک‌تر کند (تقوی، ۱۳۹۳: ۱۷۸).

برکشیدن جایگاه آن، نشانه پایبندی وی به زندگی یکجانشینی و در واقع، آغازی بر گسست از سنن ایلیاتی دوره شاه قبله بود. از طرفی او با تقلید از سنن و مراسم درباری پادشاهان گذشته، به حکومت خود مشروعیت بخشید (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۹؛ مستوفی، ۱۳۸۶: ۲۴/۱ تا ۲۷؛).

درگیری ایران با دشمنان خارجی و دست‌اندازی آن‌ها به مرزهای ایران، ضرورت توجه به هویت و حماسه‌های ملی را در این دوره افزایش داد. به نظر می‌رسد در این دوره، تشکیل حکومت متمرکز و اعاده مرزهای ایران و برقراری امنیت خواست عموم مردم ایران بود. بنابراین، توجه به هویت ملی و برانگیختن حس ملی ایرانیان در جهت اعاده نهاد شاهی و حراست از مرزهای تاریخی ایران ضروری بود. از طرفی وجود عناصر قومی نامتجانس در ایران، ضرورت احیا سنن ملی را در جهت پیوند و وفاق بین مردم ایران ضروری می‌کرد؛ بنابراین فتحعلی‌شاه با رویکرد جدیدی از ملی‌گرایی، از طریق برپایی و احیا سنن ملی و باستانی و برگزاری جشن‌ها و آیین‌هایی که ریشه در ایران باستان داشت، برای ایجاد همگرایی و وفاق ملی در ترکیب اجتماعی ایران تلاش کرده و از آن برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود استفاده کرد.

مساعی فتحعلی‌شاه در احیای پادشاهی ایران، با تأکید محسوسی بر امور فرهنگی همراه بود؛ به‌ویژه آنکه امنیت نسبی و روی کارآمدن حکومتی واحد نیز عرصه را برای فعالیت‌های علمی و فرهنگی بیشتر کرد. دربار او محل آموشد علما و دانشمندان شد. او کتب تاریخی و شاهنامه می‌خواند و قریحه شاعری داشت. غزلیات بسیاری از وی با تخلص خاقان باقی مانده است. او گروهی از درباریان را در مجمعی به نام انجمن خاقان گردآوری کرد. این کار بخشی از تلاشی آگاهانه، برای احیای سنت دربار ایران باستان بوده که

ظاهر می‌شد. شکوه و جلالی که ترس همراه با احترام زبردستانش را موجب می‌شد (لانگلس، ۱۳۸۹: ۶۰). برگزاری مراسم درباری بیشتر برای بیان هیبت و عظمت مقام شاه بود. ترتیب قرارگرفتن درباریان در حضور شاه، برای تأکید بر تمایز وی با دیگر افراد نوع بشر و خضوع کامل زبردستان بود. شاه با این مراسم، تلاش می‌کرد خود را در رأس نمایندگان عالی طبقات اجتماعی ایران قرار داده و فراتر از آن‌ها نشان دهد. شاه را می‌توان به وجودآورنده و حافظ نظم طبقات اجتماعی در ایران دانست و فتحعلی‌شاه با مراسم درباری و ترتیب قرارگرفتن نمایندگان طبقات جامعه، تأکید بسیاری بر این مسئله داشت. مراسم درباری و شکوه آن، در واقع تصویری از سلطنت او به دست می‌دهد و نشانه آگاهی او از سنت شاهی ایران باستان است. بخشی از این آگاهی بدون تردید، حاصل حکومت وی در شیراز قبل از رسیدن به سلطنت بوده و قسمتی برگرفته از اطلاعات اهل قلم و دیوانیان ایرانی بود که اطراف شاه قاجار را گرفته بودند و به سنت دیوانیان ایرانی، سعی می‌کردند او را با سنن شاهی ایرانی آشنا کنند و به رعایت مصالح ایرانیان، به‌ویژه یکجانشینان، سوق دهند.

در اندیشه ایرانی، یکی از وظایف شاهنشاه عدالت و دادگری بود. با تحول مفهوم عدالت در دوره اسلامی، شاه می‌بایست به شکایات‌های مردمان گوش می‌داد و به آن رسیدگی می‌کرد و مانع تعرض فرادستان به فرودستان می‌شد تا مردمان او را فردی عادل و دادگر بشناسند و برای بقای عمر و سلطنت وی دعا کنند. در دوره فتحعلی‌شاه، بارعام‌دادن برای مردم عادی و پذیرفتن آن‌ها به حضور و رسیدگی به شکایات آن‌ها در راستای وظایف دادگری انجام می‌گرفت و ترتیب آن به نمونه‌های باستانی خود شباهت داشت (دوبد، ۱۳۷۱: ۶۰).

فتحعلی‌شاه به سنت شاهان باستانی ایران، خود را شاهنشاه نامید (واتسن، ۱۳۴۰: ۹۵؛ بتان، ۱۳۵۴: ۸۲). این عنوان یادآور اقتدار و شکوه شاهان باستانی برای مردمان ایران بود. فتحعلی‌شاه به جای دستار که صفویان بر سر می‌گذاشتند، به مانند دوره باستان، تاجی از مروارید بر سر گذاشت که با یاقوت‌ها و زمردها افشانده شده بود (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۹؛ جونز، ۱۳۸۶: ۲۳۵). تاج در واقع، یادآور نهاد شاهی در دوره ساسانی است. تاج نقش بسیار مهمی در شناسایی شاهان این سلسله دارد؛ زیرا هر پادشاه ساسانی تاج مخصوص خود را داشت. لباس‌های آکنده از جواهرات فتحعلی‌شاه، به تقلید از نمونه‌های باستانی بود (جونز، ۱۳۸۶: ۱۵۵). شاه آن‌قدر خود را غرق جواهر کره بود که از دور همچون شعاعی از خورشید می‌درخشید و برق جواهرات وی چشمان همگان را خیره می‌کرد. برگزاری مراسم عید نوروز و ترتیب باریابی به حضور فتحعلی‌شاه و تشریفات آن نیز، تقلیدی آشکار از سنن باستانی ایران بود (جونز، ۱۳۸۶: ۲۵۳؛ دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۴۶؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۷۹ و ۱۸۰). از گذشته‌های دور، برای ابهت‌بخشیدن به سلطان و پادشاه، تلاش بسیاری صورت می‌گرفت. در اندیشه ایران شهری، مفهوم فرّه و چهره انسان‌خدایی پادشاه مطرح شد. شاهان به واسطه پیکر انسانی خود، فردی عادی و به مانند دیگر افراد بشر بودند؛ ولی به واسطه داشتن فرّه ایزدی، موجودی ممتاز و مقدس بودند (طباطبایی فر، ۱۳۸۴: ۹۹). شاهان باستانی ایران تلاش گسترده‌ای می‌کردند که هیبت و تقدس ایشان در میان مردم حفظ شود. نداشتن هیبت مانعی برای رسیدن به پادشاهی بود (مسعودی، ۱۳۶۰: ۲۴۱/۱).

در دیدار فتحعلی‌شاه با مردم، همواره تلاش می‌شد هیبت و شکوه شاه نمودار و حفظ شود. در واقع، او باشکوه و جلال و طمطراق هرچه تمام‌تر در میان مردم

واگذار شد. دفع حملات متجاوزان و دفاع از حدود و ثغور ایران، کاری که اگر هم به خاطر ایران صورت نمی‌گرفت، حداقل برای حفظ منافع خود وی ضروری بود؛ بنابراین فتحعلی‌شاه هرات و قندهار را در شرق، از مناطق سرزمینی ایران دانسته و در منطقه شمال رود ارس، او نیز به مانند آغامحمدخان، همه این مناطق را سهم ایران می‌دانست. او پیش از آغاز نبرد با روسیه در سال ۱۲۱۴ق/۱۷۹۹م، به ضرب سکه‌های طلا و نقره در ایروان و گنجه پرداخت. این اقدام برای اثبات آن بود که همه آن‌ها را همانند دوره صفویان و نادرشاه، شهرهای ایرانی می‌دانست (آوری، ۱۳۸۸: ۱۹۱)؛ اما تلاش‌های وی در شرق، با دخالت انگلیسی‌ها و توسط فرمانروایان درانی به نتیجه نرسید. در غرب نیز با واکنش پشاهای بغداد و وان و ارزروم روبه‌رو شده و در قفقاز، با پیشروی روس‌ها مواجه شد. او آرزو داشت تا مرزهای ایران را به دوره صفویه و نادرشاه برساند. امری که با نامشخص بودن مرزهای ایران سخت بود.

ایجاد حکومت متمرکز و رساندن مرزهای ایران به حدود تاریخی خود و حکومت توأم با عدالت، با استقبال مردم ایران مواجه شد. فتحعلی‌خان که نایب احمدخان، بیگلربیگی آذربایجان، بود در سال ۱۲۲۱ق/۱۸۰۶م در این باره گفته‌است: «این پادشاه جانشین خوشبختی است؛ چون به جای شاهی [آغامحمدخان] نشسته که یادبود او برای ما نفرت‌آور است. پس از نادرشاه دوران هولناکی در ایران پیش آمد و جانشینان متعدد او خاک میهن را به خون کشیدند و ایرانیان باعجله به شاهزاده خردمندی که خداوند او را بر تخت شاهی نشاند فرمانبردار گشتند. دیرگاهی بود که هیچ پادشاهی نتوانسته بود که این همه سرزمین و استان‌های زیبا را یک‌کاسه کرده باشد. کریم‌خان تنها بر فارس و کرمان و عراق و تبریز فرمانروایی کرد.

تظلم مردم به دربار فتحعلی‌شاه، به‌طور معمول به نتیجه می‌رسید و حکام متخلف مجازات می‌شدند. در میان مردم، بازرگانان اغلب زمانی که در حقشان اجحاف می‌شد، به تهران می‌رفتند و دربار از آن‌ها حمایت می‌کرد (لانگلس، ۱۳۸۹: ۵۰). از وظایف اصلی شاه در راستای دادگری، برقراری امنیت در کشور و مبارزه با دزدان و راهزنان بود. در بحران به‌وجودآمده در پی سقوط حکومت صفویه و شکل‌گیری حکومت خان‌خانی، امنیت و آرامش حلقه گمشده تاریخ ایران بود. اهمیت امنیت بدان‌گونه است که فلسفه تشکیل هر حکومتی و رضایت مردمان به اطاعت از حکومت‌کنندگان، بیشتر به علت برقراری امنیت و حفظ جان و مال از دست‌اندازی دیگران است (هابز، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

فتحعلی‌شاه در طول حکمرانی خود، در راستای عمل به وظایف شاه ایرانی و کسب مشروعیت، امنیت را در کشور برقرار کرده و از شهرها و روستاها در برابر غارت قبایل و صحراگردان حفاظت کرد. دستاوردهای فتحعلی‌شاه در این حوزه بسیار بود و منابع او را پادشاهی دادگر می‌دانند و زبان به تحسین وی می‌گشایند (تانکوانی، ۱۳۸۳: ۲۶۳؛ تره‌زل، بی‌تا: ۵۷؛ موریه، ۱۳۸۶: ۲۳۹/۱ و ۲۴۰؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۶). سرجان ملکم در توصیفی تحسین‌آمیز از حکومت فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۲۹ق/۱۸۱۴م می‌نویسد: «سال‌ها گذشت که این ملک به این قسم آرامی یاد نداشت و به سبب حلم و رأفت و عدل و نصفت بالنسبه که در حکومت اوست، شایسته و سزاوار است که نامش در جریده سلاطین بزرگ ایران ثبت گردد» (ملکم، ۱۳۸۰: ۶۵۵/۲).

فتحعلی‌شاه خود را شاه ایران‌زمین می‌دانست و بر مناطقی فرمانروایی می‌کرد که در دوران‌های قبل جزء قلمرو حکومتی ایران بود. به این ترتیب، وظیفه‌ای که بر عهده یک فرمانروای ملی ایران محول بود، به او

خراسان این ناحیه حاصلخیز که مقدس بودن و زیارتگاه بودنش دست کمی از مکه ندارد، مازندران این سرزمین کوهستانی که مردمانش در تیراندازی باکمان معروفیت دارند و بالاخره داغستانی که از آن ایل‌های تاتار بیرون آمده و آسیا را زیر و زبر کرده‌اند یا جدا یا به ظاهر جدا بودند. سامان آذربایجان هم دارای مرزهای محدودی بود. فرمانروای کنونی ما درحالی‌که عنان حکومت را به دست گرفته با دانایی توانسته است که همه کشور را در دست توانای خود یکجا کند. اگر گرجستان استانی را که دیرزمانی است از شاهنشاهی ایران جدا مانده استثنا کنیم همه ایران فرمانبردارش هستند ترکمن‌ها دیگر از جلگه‌های خود، جز برای خدمتگزاری بیرون نمی‌آیند. زندگی افغان‌ها و عرب‌ها محدود به کوه‌های قندهار و صحراهای خود گردیده است. ایل‌های وهابی‌ها، این بی‌دینان که عربستان را به ویرانی کشیده‌اند چه می‌توانند در برابر شاه کنند» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۲۶ و ۱۲۷). صرف‌نظر از اغراق گویی‌ها، این گزارش در برگیرنده عقاید ملی و دینی ایرانیان و نگاه آن‌ها به شاه و کارکردهای وی است.

با درگیری حکومت قاجار در جنگ با روس‌ها، ضروری بود که وفاق و وحدتی در میان مردم ایران شکل گیرد و از همدلی مردم در جهت رویارویی با دشمنان ایران، به‌ویژه در قفقاز، استفاده شود. بنابراین تأکید ویژه‌ای که در این دوره بر سنن و لوازم شاهنشاهی ایران می‌شد، در بین مردم عادی و روحانیان با استقبال مواجه نمی‌شد و در تناقض آشکار با اقدامات مذهبی شاه قاجار انجام می‌گرفت؛ اما در واقع، این مسئله برای تأکید بر شکوه و قدرت فتحعلی‌شاه و نمایاندن وی به جای شاهان باستانی ایران و نماینده آن‌ها بوده و در پی آن، خواهان حمایت طبقات مختلف جامعه ایرانی از شاه، در جهت مبارزه با دشمنان ایران زمین بود. همچنین اقدامات او در گرایش به

الگوی ایرانی حکومت، در جهت کسب مشروعیت سیاسی در بین مردم بود. در اندیشه ایرانی، در مقایسه با الگوی حکومتی خانوادگی ترکان و مغولان، شاه به مراتب قدرت فردی و مطلقه بیشتری داشت؛ بنابراین فتحعلی‌شاه مایل بود که خود را نمونه تمام‌عیار شهریار ایرانی معرفی کند و بیشتر مراسم‌های درباری و تظاهرات دائر به عظمت و شکوه مقام شاهی نیز در این راستا بود. تأکید فراوان فتحعلی‌شاه بر ایران باستان و دوران طلایی حکومت ایرانی، در واقع برای باشکوه نشان دادن کشور ایران و تأکید بر قدرت بی‌رقیب شاه ایران بود که او خود را میراث‌دار آن می‌دانست. فتحعلی‌شاه در عمل، اقدامی انجام نداد که اقتدار و شکوه خود را به مردم و همسایگان ایران نشان دهد؛ ولی در عوض، تقلیدهای ظاهری او از شاهان ایران باستان جایگزینی صوری بر آن شکوه و قدرت نداشته و تسکینی بر غرور فراوان شاه قاجار بود.

مشروعیت دینی

منابع و مورخان عصر قاجار چهره‌ای مذهبی از فتحعلی‌شاه ترسیم کرده‌اند که با باورهای مذهبی جامعه سخت در پیوند بود. به همین علت، می‌توان او را دیندارترین پادشاه قاجار دانست. قاجارها تلاش بسیاری کردند که به‌مانند صفویان، از نظر دینی به حکومت خود بر ایران زمین مشروعیت بخشند و خود را حامی مذهب تشیع نشان دهند. آقامحمدخان قاجار با بستن شمشیری که در مرقد شیخ صفی‌الدین اردبیلی متبرک شده بود، حمایت خود را از مذهب تشیع اعلام کرد (نفیسی، ۱۳۶۴: ۵۱/۱).

اما روابط حکومت قاجار با روحانیان، متفاوت از دوره صفویه بود. این مسئله در خاستگاه حکومت قاجار و از طرفی، تحولات مذهبی و تکامل فقه شیعه ریشه داشت. قاجارها برخلاف صفویان، از سادات

می‌شدند و از تصمیماتش پشتیبانی می‌کردند؛ زیرا مجتهد تنها قدرتی بود که می‌توانست مظهر و ترجمان مقاصد امام غایب (عج) باشد. مردم ایران نیز که دعوی افضلیت و تقدم روحانیان را بر حکام به حق می‌شمردند، علمای دین را به‌عنوان پیشوایان خود پذیرفتند (فلور، ۱۳۶۵: ۲۳/۲).

اطاعت محض بسیاری از مردم عصر فتحعلی‌شاه از روحانیان که گاه به تبعیت از آنها، شاه را نیز به اطاعت از روحانیان وامی‌داشت، در منابع قاجار نیز بازتاب یافته‌است: «عوام کالانعام مطیع و منقاد علمای معروف به اجتهادند» (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۸۳۰/۹). روحانیان اصولی این دوره با بسط نظریه نیابت عام امام غایب (عج)، قدرت سیاسی مستقر را در حوزه نظری به چالش کشیدند. از برجسته‌ترین نمایندگان آنها می‌توان به ملااحمد نراقی (۱۱۸۵ تا ۱۲۴۵ق/۱۸۲۹م) اشاره کرد. نراقی در کتاب معراج السعاده اصل نظریه سلطنت را قبول دارد؛ اما در کتاب عوائدالایام، حکومت و ولایت را از آن فقها می‌داند. از نظر نراقی، ولایت از آن خداست و حضرت باری تعالی به پیامبر (ص) و امامان (ع) تفویض می‌کند و غیر از آنها، کسی حق ولایت بر بندگان خدا را ندارد؛ مگر اینکه این ولایت را خدا، پیامبر (ص) یا ائمه (ع) به فردی تفویض کنند (نراقی، ۱۳۶۷: ۳).

نراقی همچنین درباره نمونه‌های شمول ولایت فقها می‌گوید: «اول در هر چیزی که پیامبر و امام که سلاطین دژهای محکم اسلام‌اند، در آن چیز ولایت داشته و حق آنها بوده‌است [،] فقیه نیز در همان حد ولایت دارد مگر مواردی که توسط دلیلی از اجماع یا نص یا دلیل دیگر فهمیده شود که خارج از حوزه ولایت فقیه است و فقیه را در آن امر، حقی نیست. دوم هر عملی که مربوط به امور دین یا دنیای مردم باشد و چاره‌ای از انجام آن نباشد» (نراقی، ۱۳۶۷: ۱۵).

نبودند و شأن و جایگاه مذهبی شاهان صفوی را نداشتند؛ بنابراین از دید روحانیان، حکومت آنها مشروعیت نداشت (الگار، ۱۳۶۹: ۴۸).

هم‌زمان با تلاطم اوضاع ایران در دوره فترت بین سقوط اصفهان تا برآمدن حکومت قاجار، منازعات درون‌گروهی روحانیان شیعه بین اخباریان و اصولیان به اوج خود رسید. در دوره صفوی، اغلب استیلا با گروه اخباریان بود؛ اما در این دوره روحانیان اصولی در عتبات، مبارزه گسترده‌ای علیه اخباری‌گری به راه انداختند. نماینده برجسته اصولیان ملامحمدباقر بهبهانی بود که با جنگ قلمی و قهری، اخباری‌گری را به حاشیه راند (تنکابنی، ۱۳۸۹: ۲۵۰ تا ۲۵۳). اصولیان برخلاف اخباریان معتقد بودند که مجتهدان به‌واسطه علم خود، در مقایسه با عوام، جایگاه و امتیاز خاصی دارند و مرجع و رهبر شیعیان در دوره غیبت هستند و تمام یا حداقل بخشی از اختیارات امام معصوم (ع) را بر عهده دارند. بدین‌سان جایگاه مجتهدان در زندگی سیاسی اجتماعی شیعیان در دوره غیبت، همان جایگاه امام (ع) در دوران حضور است و از این حیث، اجتهاد را می‌توان استمرار کارویژه‌های امامت در اوضاع متفاوت با دوران معصوم دانست (فیرحی، ۱۳۸۳: ۲۷۷ و ۲۷۸). یکی از نتایج مهم و دامنه‌دار پیروزی اصولیان بر اخباریان و تثبیت جایگاه اجتهاد در اداره جامعه شیعه، پیدایش قدرت‌های شرعی و مستقل از حکومت بود.

با پیروزی جریان اصولی بر اخباری، در دوره قاجار روحانیان اصولی شیعه به قدرتی فراتر از قبل دست یافتند. در این دوره، قدرت آنها متکی بر چند عامل بود: نخست اینکه آنها به مانند گذشته، ایفاگر نقش واسطه بین مردم و حکومت بودند و از مردم حمایت کرده و برای آنها وساطت می‌کردند. دوم اینکه تقلید، اساس ادعای قانونی بودن مشروعیت قدرت علما بود. چون شاهان مجتهد نبودند، ناچار مقلد مجتهدی

در این دوره، روحانیان شیعه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های مستور در نهاد اجتهاد، ولایت فقها را که از گذشته مطرح بود، ولی کمتر به حوزه ولایت سیاسی وارد شده بود، به میدان سیاست آوردند (طباطبایی فر، ۱۳۸۴: ۷۲). در این دوره، ولایت فقهی شیعه نقش اصلی را در بسط نظریه نیابت عام روحانیان داشتند؛ اما تحولات سیاسی و آشفتگی امور ایران در پی سقوط صفویه و ناکامی قاجارها در دستیابی به قدرت و مشروعیتی همسان صفویان در ایران نیز، تأثیر عمده‌ای بر نظریه‌های سیاسی روحانیان این عصر داشت. وقتی فتحعلی‌شاه با چنین قدرت فزاینده‌ای روبه‌رو شد، دو سیاست عمده دینی در پیش گرفت تا به حکومت خود مشروعیت بخشد: ۱. برقراری رابطه دوستانه با علما و روحانیان طراز اول این دوره؛ ۲. تظاهرات مذهبی در جهت نمایاندن خود به‌عنوان پادشاهی دیندار و دینیار.

فتحعلی‌شاه برای کسب مشروعیت، در گام اول به روحانیان روی آورد و به حمایت از آن‌ها و فعالیت‌های دینی پرداخت. مروزی درباره لزوم حمایت پادشاه از علما گفته‌است: «ارادت عامه مردم به سلطان بسته به ارادت خاصه است به علمای زمان؛ چراکه عموم مردم گوش به سخن ایشان دارند و رشتۀ اطاعت ایشان را از کف نگذارند و چون سلطان را به خود مایل دانند، جز حدیث اطاعت او بر زبان نرانند. لاجرم عموم مردم ارادت شعار آیند و قاطبۀ خلق طاعت گذار» (مروزی، ۱۳۸۶: ۱۰۶/۱).

براساس این روایت، علاقه و گرایش فتحعلی‌شاه به روحانیان به علت جلب حمایت مردم و کسب مشروعیت در بین آن‌ها بود. علاوه‌بر فتحعلی‌شاه، روحانیان و علمای این دوره نیز خواهان نزدیکی به پادشاه بودند. میرزای قمی در این باره معتقد است، خداوند پادشاهان را برای محافظت دنیای مردمان و

حراست ایشان از شرّ مفسدان قرار داده‌است، پس «اهل دین» و دیگر مردمان به آن‌ها محتاج هستند. از طرفی خداوند، روحانیان را برای محافظت دین مردم و اصلاح دنیای ایشان و برای رفع دعاوی، مفسد، اجحاف، تعدی و تجاوز از راه حق که باعث هلاک دنیا و آخرت است، قرار داده‌است. در نتیجه برای یافتن راه حق از باطل، پادشاه و دیگر مردمان به آن‌ها نیاز دارند و «چنان‌که این فرقه درویشان را [روحانیان] از درگاه معدلت و حراست آن مجال گریز نیست؛ همچنین آن طبقه رفیع مکان را از التفات باین قوم گمنام و نشان و مداواجستن از انفاس ایشان راه پرهیز نه» (میرزای قمی، ۱۳۴۷: ۳۸۲).

این نظریه در واقع نوعی تقسیم وظایف دینی و دنیوی بین روحانیان و شاه و مشروعیت اقدامات شاه در امور مربوط به سیاست و حکومت بود و راه را برای همکاری گسترده میان طرفین باز کرد. میرزای قمی از روحانیانی بود که در عمل نیز روابط دوستانه‌ای با فتحعلی‌شاه برقرار کرد (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ۶۸/۶ تا ۷۱؛ حبیب‌آبادی، ۱۳۵۱: ۳/۹۱۱ تا ۹۱۹؛ مدرسی طباطبائی، ۱۳۵۴: ۲۴۵ تا ۲۷۵).

ملا احمد نراقی نیز روابط بسیار نزدیکی با فتحعلی‌شاه داشت. او به درخواست فتحعلی‌شاه، کتاب معراج السعاده را در اخلاق نگاشت و به وی تقدیم کرد. او به ولایت فقها معتقد بود؛ اما اغلب، به‌ویژه در بین عوام، از شاه و اقتدار حکومت وی حمایت می‌کرد (حائری، ۱۳۸۷: ۳۴۱ و ۳۴۲). نراقی با قید شرایطی، فتحعلی‌شاه را سایه خداوند بر روی زمین نامید؛ از دیدگاه او تنها سلطان عادل، ظل‌الله است. پس اگر سلطانی حتی به تقلید از فقیه هم بتواند عدالت و شریعت را اجرا کند، ظل‌الله خواهد بود. زیرا اگر به اجتهاد می‌توان عادل واقعی شد، به تقلید هم می‌توان به چنین جایگاهی دست یافت. از دیدگاه وی،

کند و روحانیان نیز آن را مشروع و قانونی قلمداد کنند و از طرفی، شاه نیز به اقتدار دینی روحانیان تن داد و دست آن‌ها را در تعقیب جریان‌های انحرافی باز گذاشت.

فتحعلی‌شاه علاوه بر برقراری روابط دوستانه با روحانیان این دوره، در مدت سلطنت خود در راستای کارکردهای «دینیاری» و نشان دادن خود به‌عنوان پادشاه شیعه و کسب مشروعیت، به حمایت از اماکن دینی و مذهبی تشیع اهتمام بسیاری نشان داد. او بارها به زیارت قم شتافت و هر سال توسط میرزای قمی، بین طلاب و سادات این شهر وجوهات تقسیم می‌کرد (مدرسی طباطبائی، ۱۳۵۴: ۲۷۱ و ۲۷۲). عظمت و توسعه آستانه مقدس حضرت معصومه (س) و حتی تجدید حیات قم بعد از غارت و کشتار افغان‌ها، مدیون تلاش‌های فتحعلی‌شاه است. شاه در این شهر، مدرسه و دارالشفای ساخت و ضریح مقدس را تعمیر کرد (مدرسی طباطبائی، ۱۳۵۴: ۲۴۷ تا ۲۵۴؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۱۸).

فتحعلی‌شاه همچنین، به تعمیر و رونق مرقد امام رضا(ع) توجه ویژه‌ای داشت و همواره کمک‌هایی برای طلاب و سادات این شهر ارسال می‌کرد (فرمان‌ها و رقم‌های دوره قاجار، ۱۳۷۱: ۶۵ و ۶۶). این شاه در شهرهای بزرگ، مساجدی با نام مسجدشاه بنا کرده و مدارس نیز برپا کرد و به تعمیر بقاع متبرکه امامان در عتبات عالیات، اهتمام بسیاری داشت (عضدالدوله، ۱۳۷۶: ۸۷؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۲۰؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۰۰ و ۱۰۱). فتحعلی‌شاه همچنین، اشعار بسیاری در مضامین مذهبی و مرثیه و مدح ائمه سروده است (فتحعلی‌شاه، ۱۳۷۰: اغلب صفحات). اقدامات مذهبی فتحعلی‌شاه برای نشان دادن نقش بی‌بدیل او به‌عنوان حامی دین و توسعه‌دهنده و حافظ اماکن مقدس مذهبی بود. سیاست مذهبی فتحعلی‌شاه

اگر پادشاهی به تقلید یا تفصیل بتواند عادل باشد و در جامعه عدالت را اجرا کند، از مصادیق سلطان جور خارج و به منصب ظل‌اللهی نائل خواهد شد (نراقی، ۱۳۸۴: ۳۸۶ تا ۳۹۱).

فتحعلی‌شاه که با روحانیان اصولی روابط نزدیکی برقرار کرده بود، دست آن‌ها را در امور مربوط به دین و مذهب شیعه باز گذاشت. روحانیان هم از این فرصت برای بسط فعالیت‌های خود و سرکوب صوفیان و مقابله با اخباریان و شیخیه استفاده کردند (استادی، ۱۳۸۳: ۸۱؛ تنکابنی، ۱۳۸۹: ۵۱ تا ۵۶، ۲۴۹ و ۲۵۰؛).

اما گاهی این احترام و عزت علما به حس برتری آن‌ها منجر می‌شد و در تقابل با اقتدار سیاسی و قدرت حکومت قرار می‌گرفت. در نتیجه فتحعلی‌شاه با وجود احترام به علما و نمایش‌های دیندارانه، برای حفظ اقتدار سیاسی دولت مرکزی، گاهی مجبور می‌شد با برخی اعمال علما که در شهرها به اقتدار دولت خدشه وارد می‌کرد، برخورد کند؛ برای نمونه، وقتی مردم یزد به تحریک ملامحسن یزدی، حاکم شهر را بیرون کردند، شاه دستور داد ملامحسن را به تهران آورند و به فلک بستند. همچنین با وجود روابط بسیار دوستانه‌ای که بین ملااحمد نراقی و شاه برقرار بود، زمانی که نراقی حاکم کاشان را از شهر بیرون کرد، شاه او را به دربار فراخواند و با بیان اینکه «در اوضاع سلطنت اخلال می‌نمایید» او را به باد انتقاد گرفت (تنکابنی، ۱۳۸۹: ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۶۵).

براساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که فتحعلی‌شاه هرگز اجازه نمی‌داد که به اقتدار او در امور سیاسی خدشه‌ای وارد شود. به نظر می‌رسد که فتحعلی‌شاه به‌نوعی تقسیم وظایف بین خود و روحانیان این دوره اهمیت می‌داد؛ او انتظار داشت که در امور سیاسی و حکومتی، با اقتدار تمام حکمرانی

را در توجه به اماکن مقدس شیعه و بازسازی آن‌ها، می‌توان با اقدامات شاه‌عباس اول صفوی در این حوزه مقایسه کرد. گویا فتحعلی‌شاه قصد داشت سنت شاهان صفوی را تجدید کند و از این طریق، مشروعیت خود را در بین روحانیان شیعه و جامعه ایران گسترش دهد. این اقدامات وی در حالی انجام می‌گرفت که در میان دوره سقوط صفویه تا روی کار آمدن قاجارها، اماکن مذهبی و حتی آیین تشیع با بی‌مهری یا کم‌توجهی فرمانروایان ایران زمین روبه‌رو شد.

یکی از نتایج مهم همکاری نزدیک میان روحانیان این دوره با فتحعلی‌شاه، مربوط به جنگ‌های ایران و روس و مشروعیت بخشیدن به این نبردهاست. با طولانی‌تر شدن و فرسایشی شدن دوره اول جنگ‌های ایران و روس (۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ ق/۱۸۱۳ م)، حکومت قاجار بیش از پیش به حمایت نظامی و مالی مردم و نخبگان جامعه در جهت رویارویی با روس‌ها نیاز داشت. در جنگ با روس‌ها، مشکل حکومت قاجار آن بود که بسیاری از مردم ایران حکومت فتحعلی‌شاه را مشروع نمی‌دانستند و از طرفی، جنگ‌های ایران و روسیه را نبرد خاندان حکومتی قاجار با روس‌ها برای تسلط بر مناطق بیشتر تلقی می‌کردند؛ بنابراین فتحعلی‌شاه و مشاورانش سعی کردند از نفوذ دین اسلام و متولیان آن، یعنی روحانیان شیعه، برای مشروعیت بخشیدن به نبرد با روسیه در بین مردم استفاده کنند، در نتیجه در پی گرفتن فتاوی جهادی از روحانیان برآمدند. از نظر دنبلی، در طول دوره اول جنگ با روسیه، این بحث به صورت جدی مطرح بود که هدف از جنگ و کشتار چیست و این همه خسارت «در بارگاه الهی مثمر سعادت و باعث ایثار رحمتی و مغفرتی است، یا محض صیانت ملک یا مجرد دفاع یا رعایت سد رخنه بیگانه یا مخصوص

به اهل آذربایجان یا غزا و جهادی است که همه مسلمانان درین زحمت شرکت دارند» و آیا این جنگ «موافق شرع رسول اکرم است یا متعارف به قاعده عرف و دستور ملکداری خسروان معظم و شیوه کسری و جم» (دنبلی، ۱۳۸۳: ۲۲۱ و ۲۲۲). بدین ترتیب، دربار ایران مشاهده کرد که سربازان و مردم ایران در اهداف قاجارها از این نبرد تردید دارند و حاضر به همیاری نظامی و مالی برای مدافعه در برابر روس‌ها نیستند؛ پس برای اینکه در این نبرد، همکاری نزدیک مردم و نخبگان نظامی و ایلی را به دست آورند و جنگ با روسیه را از نبرد نظامی به نبرد عقیدتی «اسلام با کفر» تبدیل کنند و حمله روس‌ها را نه حمله به قلمرو قاجارها بلکه یورش به قلمرو اسلام شیعی و برای از بین بردن اسلام و اشاعه کفر نشان دهند، از روحانیان فتاوی جهادی گرفتند و از این طریق، به نبرد خود با دولت روسیه مشروعیت بخشیدند.

روحانیان با تیزبینی تمام و تفکیک میان مسئله مشروعیت سلطنت قاجار با موضوع دفاع از مسلمانان و سرزمین اسلامی، براساس مبانی فقه سیاسی خویش به ارائه فتاوی جهادی اقدام کردند. آن‌ها مشکلی برای همراهی در صدور فتوا نداشتند؛ چراکه اندیشه همکاری با سلطان جائز نه برای منافع شخصی بلکه برای رساندن نفع به جامعه شیعه و دفع مضرات از آنان، در فقه سیاسی شیعه مبانی واضحی داشت (برای نمونه ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱: ۳۵۶ و ۳۵۷). از سوی دیگر، جامعه مسلمانان صدر دوره قاجار از سوی کفار روس با تهدیدی اساسی روبه‌رو شده بودند؛ پس عقل و شرع حکم می‌کرد که با عنایت به ضرورت‌های عصر، پیشوایان صاحب نفوذ جامعه شیعه به مسئله مشروعیت نداشتن حکومت قاجار اولویت ندهند و برای نجات مسلمانان و سرزمین مسلمانان چاره‌ای بیندیشند. از طرفی،

غایب(عج) تلقی می‌شود و ولایت عامه دارد، با اعطای اجازه به سلطان، وی را در امور ملک و سپاه نایب خود می‌کند تا تصرف او در ملک و حکومتش بر خلق، به نیابت از امام باشد و صورت شرعی داشته باشد. مجتهد جامع‌الشرایط عادل هر که باشد، نایب آن حضرت است و چون خود مجتهد به کار ملک و سپاه نمی‌رسد، شاه را نایب خود می‌کند، تا تصرف او در ملک و حکومتش بر خلق به نیابت امام باشد و صورت شرعی داشته باشد. اذن مجتهد، حاکمیت سلطان را از مصادیق حکومت جور خارج نمی‌کند و حضور استیلابی او را مشروعیت می‌بخشد. شیخ جعفر نجفی، معروف به کاشف‌الغطا (۱۱۵۴ تا ۱۲۲۷ق/۱۷۴۱ تا ۱۸۱۲م)، در رساله جهادیه در این باره می‌نویسد: «ای شیعیان پاک به درستی سیاست جهاد و دفع کفر و عناد، به فراهم آوردن لشکر و سپاه مخصوص است به بزرگان بندگان از پیغمبران و ائمه امان و کسی که قائم‌مقام ایشان است از علما. به تحقیق دستور دادیم [اذن دادیم] پس از حصول موانع برای ظهور ما و امکان نیافتن قیام ما و قیام علما به این امور، برای پادشاه این زمان و یگانه دوران که معترف است به بندگی ما و سالک است در دفع دشمنان ما به طریقه شریعت، آنکه نگاهداشته شده است به چشم اهتمام پروردگار خلق، فتحعلی‌شاه که نگاهدارد او را خدا از آنچه می‌رسد از آن و برای کسی که برجای خود داشته است او را آن حضرت و به او داده اختیار آذربایجان و حکم آنجا را بر او و ولیعهد گردانید و تصرف در امور سپاه را به او محول داشته، یعنی شاهزاده عباس میرزا داخل کند خدا او را در شفاعت ما و بگرداند در دنیا و آخرت زیر سایه ما، و در حمایت ما، از فراهم آوردن لشکر و سپاه برای شکستن اهل سرکش و انکار و گرفتن مال‌های آن‌ها و

روحانیان با واقعیت تلخ پیوند زندگی جامعه شیعی ایران با ابقای حکومت قاجار روبه‌رو شدند و در عمل نیز، نمی‌توانستند نقش حساس فرمانروایان قاجار را برای ممانعت از غلبه روس‌ها بر مسلمانان نادیده بگیرند و خود را در موضع سلبی تفکر شیعی درباره «حکام ظلمه» عاری از مشروعیت قرار دهند؛ بنابراین کوشیدند تا ضمن ارائه تحلیلی روشن از مبانی فتاوی خویش برای ضرورت یاری پادشاه و ولیعهد قاجار در برابر روس‌ها، در واقع برای صیانت از جان و مال مسلمانان و اساس دین اسلام دست به اقدامی بزنند (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۹: ۳۸۶ تا ۳۹۱).

درخواست دولت قاجار از روحانیان و به دنبال آن، نگارش رسایی از جانب روحانیان در باب جهاد و شرایط آن، سبب پیدایش ادبیات جهادی در این دوره از نبردها شد. مضمون بسیاری از این رسایل، از صرف جهاد فراتر رفته و به مسئله حکومت و مشروعیت آن در عصر غیبت نیز پرداخته است. مهم‌ترین مسئله در این مسیر، نحوه برخورد روحانیان با مشروعیت فتحعلی‌شاه و تضاد آن با نظریه نیابت عام روحانیان شیعه اصولی بود. در نگاه اول، اندیشه ملا احمد نراقی و دیگر روحانیان همسو با او در طرح نظریه نیابت عام امام غایب(عج)، می‌بایست به اقدام عملی برای تشکیل حکومت منجر می‌شد؛ اما با توجه به نفوذ اندیشه کهن سودمندی سلطنت و فراهم نبودن بستر مناسب برای تشکیل حکومت و انجام کارهای سپاهی‌گری، روحانیان این دوره برای گذران امور عرفی شیعیان، اندیشه آرمانی ولایت سیاسی فقیه را به صورت جدی در حوزه اندیشه‌ای و نظری مطرح کردند؛ اما در دنیای واقعی، آن‌ها را رها کردند و مسئله اذن و اجازه را به عنوان راه حل نهایی بین آرمان و واقعیت مطرح کردند. منظور از اذن این است که مجتهد هر عصر که نایب امام

اسیرکردن زن و فرزند آن‌ها» (نجفی، ۱۳۹۰: ۵۰/۱). نویسنده کاشف‌الغطا اعتراف فتحعلی‌شاه را به بندگی روحانیان و اقدام او به جنگ با دشمنان دین اسلام بر طبق طریقت محمدی (ص) در کنار نبود بستر برای قیام علما به جنگ و جهاد، از دلایل واگذاری این امور به فتحعلی‌شاه و ولیعهد وی می‌داند. با گسترش این نظریه، فتحعلی‌شاه هم نیابت عام روحانیان را از طرف امام غایب (عج) قبول کرد و معترف بود که حکومت او به نیابت از طرف روحانیان و به اذن آن‌هاست (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۸۳۱/۹). مهم‌ترین عامل تشویق روحانیان برای اعلان جهاد علیه روس‌ها، ترس آن‌ها از تسلط روس‌ها بر مناطق مسلمان‌نشین و در نتیجه آن تضعیف اسلام و پادشاه شیعه و اعتقادات مردم و جایگزینی مسیحیت به جای اسلام بود (کعبی، ۱۳۹۰: ۶۱/۱؛ قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۳۴: ۲۲؛ نراقی، ۱۳۹۰: ۸۲/۱). در این فتاوی، حمایت همه‌جانبه از فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا نه هدف اصلی و غایی روحانیان، بلکه مقدمه‌ای بر حمایت آن‌ها از اسلام و مسلمانان بود که در این دوره، تنها در سایه وجود حکومت قاجار و جنگ آن‌ها با حکومت روس محقق می‌شد؛ زیرا «بر همگی واضح و لایح است که عزت و رواج دین به استقلال دولت اسلامست و هرگاه ضرری از کفار به دولت اسلام رسد بدیهی است که به دین اسلام رسیده، پس خطاب می‌شود به عموم مکلفین و مسلمین خواه دور از ثغور باشند یا اهل ثغور به کفار نزدیک باشند یا دور، باید کمر به دفع کفار زنند و چون در این هنگام فتحعلی‌شاه دولت و سلطنت اسلام را دارد بر عموم اهل ایران واجب است در این باب اطاعت آن حضرت که پادشاه اسلام و مطاع کل است و متابعت نایب‌السلطنه که متصدی امر جهاد است» (قائم‌مقام

فراهانی، ۱۳۳۴: ۲۵). روحانیان شیعه این دوره با صدور فتاوی جهادی، مردم را به حضور در جنگ و حمایت از حکومت قاجار تشویق کردند. همچنین در دوره دوم این نبردها، چون مردم مناطق متصرفی در معرض تجاوز روس‌ها بودند و خطر تغییر شعائر مردم احساس می‌شد، روحانیان شیعه با حکومت قاجار و عباس‌میرزا در باب شروع جنگ با روس‌ها تشریک مساعی کرده و فتوای جنگ با روس‌ها را صادر کردند (سپهر، ۱۳۷۷: ۳۶۴/۱ و ۳۶۵؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۶۱۷/۱؛ مستوفی انصاری، ۱۳۴۹: ۳۷ و ۳۸).

علاوه بر آن، بسیاری از روحانیان نیز در صحنه‌های نبرد حاضر شدند که نمونه برجسته آن‌ها میرمحمد مجاهد بود؛ اما با بروز اختلاف بین روحانیان و عباس‌میرزا و کناره‌گیری آن‌ها از صحنه‌های نبرد، روابط فتحعلی‌شاه نیز با آن‌ها به سردی گرایید (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴: ۴۰۱/۳؛ تنکابنی، ۱۳۸۹: ۳۱؛ الگار، ۱۳۶۹: ۱۵۳ و ۱۵۴). گویا فتحعلی‌شاه و عباس‌میرزا متوجه قدرت بیش از حد روحانیان شدند و حضور آن‌ها را در کنار سپاه، خطری برای اقتدار سلطنت می‌دانستند. از طرفی مرگ روحانیان سرشناس این دوره نیز، در سردی این روابط تأثیر گذاشت و بعضی از منابع قاجاری نیز، تقصیر شروع نبرد و در واقع شکست از روس‌ها را به گردن روحانیان انداختند (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۳۷۳؛ جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۲۹ و ۳۰؛ فسائی، ۱۳۸۲: ۷۳۲/۱؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۸). نقش روحانیان در قتل گریبایدوف، نشانه‌ای آشکار از تضعیف روابط فتحعلی‌شاه قاجار با علمای شیعه بود. مسئله‌ای که در دوران محمدشاه قاجار به مرحله‌ای خطرناک رسید.

نتیجه

آقامحمدخان با قدرت نظامی و ایلی ایران را فتح کرده و حکومت قاجار را در ایران تأسیس کرد.

رضایت نسبی مردمان ایران را برای حکمرانی به دست آورد.

کتابنامه

الف. کتاب‌های فارسی

- . آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۴)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- . ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۲)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- . اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا، (۱۳۷۰)، اکسیرالتواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- . اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، (۱۳۶۷)، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- . آربین پور، یحیی، (۱۳۷۲)، از صبا تا نیما، تهران: زوار.
- . آصف، محمدهاشم آصف، (۱۳۸۰)، رستم‌التواریخ، به کوشش عزیزالله عزیززاده، تهران: فردوسی.
- . الگار، حامد، (۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: توس.
- . امانت، عباس، (۱۳۸۳)، قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳-۱۲۴۷)، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه و مهرگان.
- . آوری، پیتر و دیگران، (۱۳۸۸)، تاریخ ایران (دوره افشار، زند و قاجار) از مجموعه تاریخ کمبریج، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- . بتتان، آگوست، (۱۳۵۴)، سفرنامه بتتان، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: سپهر.

فتحعلی شاه از قصد آقامحمدخان در حفظ و انتقال حکومت خود به جانشینش فراتر رفت و درصدد برآمد زمینه آرمانی برای حکومت قاجار پیدا کند. او به خوبی می‌دانست که برای ادامه حکومت و تضمین آن در بین جانشینانش و کسب رضایت اتباع ایرانی خود، نیازمند تلاش گسترده نظری و عملی برای طرح منابع مشروعیت در حکومت بر ایران‌زمین است؛ بنابراین تلاش کرد از همه منابع مرسوم مشروعیت در تاریخ ایران بهره‌برد و حکومت خود را در بین گروه‌های مختلف جامعه ایرانی که گاه ارزش‌های متفاوتی داشتند، مشروع سازد. او هم‌زمان از سه منبع برای مشروع کردن حکومت خود بهره گرفت؛ او در بین اقشار فرهیخته و شهرنشین ایرانی، بر سنن شاهی ایرانی تأکید کرده و خود را شاهنشاه ایرانی معرفی کرد که براساس رسوم و سنت‌های ایران باستان فرمانروایی می‌کند. او با استفاده از این سنن قدرت مطلقه و استبدادی خود را در تمام سطوح جامعه ایرانی گسترش داد. با بسط اندیشه نیابت عام روحانیان اصولی و قدرت فزاینده روحانیان در جامعه، فتحعلی شاه با تظاهرات مذهبی و حمایت از روحانیان و اماکن مذهبی، چهره شاهی دیندار و دینیار از خود ترسیم کرد و روحانیون نیز به حکومت وی مشروعیت بخشیدند. همچنین فتحعلی شاه با تأکید بر پیوندهای نسبی و حسبی خود با جهانگشایان ترک و مغول و برقراری رابطه خویشاوندی با ایلات و قبایل صحراگرد، خود را وارث اقتدار و سلطه آن‌ها معرفی کرد. از طرفی با احترام به سنن صحراگردان سعی کرد که مشروعیت خود را در بین ایلات و قبایل صحراگرد که در این دوره، قدرت نظامی ایران را در اختیار داشتند، گسترش دهد. فتحعلی شاه با بهره‌گیری از این سه منبع، توانست حکومت خود را مشروع سازد و

- . تانکوانی، ژ. ام، (۱۳۸۳)، نامه‌هایی درباره ایران و ترکیه آسیا؛ سفرنامه ژ. ام تانکوانی، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
- . تره زل، (بی تا)، یادداشت‌های ژنرال تره زل، به اهتمام ژنرال ژ. ب. دو ما فرانسوی، ترجمه عباس اقبال، تهران: مطبعه خورشید.
- . تنکابنی، محمدبن سلیمان، (۱۳۸۹)، قصص العلماء، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- . جهانگیر میرزا، (۱۳۸۴)، تاریخ نو، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: علم.
- . جونز، سرهارفورد، (۱۳۸۶)، روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان به ایران، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ثالث.
- . حائری، عبدالهادی، (۱۳۸۷)، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه بورژوازی تمدن غرب، تهران: امیرکبیر.
- . حبیب‌آبادی، میرزامحمدعلی معلم، (۱۳۵۱)، مکارم‌الآثار در احوال رجال دو قرن ۱۳ و ۱۴، اصفهان: وزارت فرهنگ و هنر استان اصفهان.
- . خاوری شیرازی، میرزافضل‌الله، (۱۳۸۰)، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و مرکز اسناد مجلس.
- . خورموجی، محمدجعفر، (۱۳۶۳)، حقایق‌الآخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نی.
- . دنبلی، عبدالرزاق مفتون، (۱۳۸۳)، مآثرالسلطانیه، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: روزنامه ایران.
- . دوید، بارون، (۱۳۷۱)، سفرنامه لرستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: علمی فرهنگی.
- . دوسرسی، کنت، (۱۳۶۲)، ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰، ترجمه احسان اشراقی، تهران: دانشگاهی.
- . ژوبر، پ. آمده، (۱۳۴۷)، مسافرت در ارمنستان و ایران، ترجمه علیقلی اعتمادمقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- . ساروی، محمدتقی، (۱۳۷۱)، تاریخ محمدی؛ احسن‌التواریخ، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.
- . سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، (۱۳۷۷)، ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- . صبا، ملک‌الشعرا فتحعلی‌خان، (۱۳۴۱)، دیوان ملک‌الشعراء صبا، به تصحیح و اهتمام محمدعلی نجاتی، تهران: اقبال.
- . طباطبایی فر، محسن، (۱۳۸۴)، نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه (دوره صفویه و قاجاریه)، تهران: نی.
- . طوسی، محمدبن حسن، (۱۴۱۱)، النهایه، بیروت: دارالفکر.
- . عضدالدوله، سلطان احمد میرزا، (۱۳۷۶)، تاریخ عضدی، با توضیحاتی از عبدالحسین نوایی، تهران: علم.
- . فتحعلی‌شاه قاجار، (۱۳۷۰)، دیوان کامل اشعار فتحعلی‌شاه قاجار «خاقان»، به تحقیق و اهتمام حسن گل محمدی، تهران: اطلس.
- . فرمان‌ها و رقم‌های دوره قاجار، (۱۳۷۱)، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- . فسائی، حاج میرزا حسن، (۱۳۸۲)، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، تهران: امیرکبیر.
- . فلور، ویلیم، (۱۳۶۵)، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲، تهران: توس.
- . فیرحی، داود، (۱۳۸۳)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، تهران: نی.

- قائم مقام فراهانی، میرزاعیسی، (۱۲۳۴)، جهادیه، با مقدمه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران: فرهنگ ایران زمین.
- کرزن، جرج.ن، (۱۳۶۲)، تاریخ ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی فرهنگی.
- کعبی، شیخ هاشم، (۱۳۹۰)، [اعلان جهاد علیه روسها]، در مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، به کوشش محمدحسن رجبی (دوانی)، تهران: نی.
- لانگلس، لویی، (۱۳۸۹)، ایران فتحعلی شاهی همراه با فردنامه پاریس، ترجمه عبدالمحمد روح بخشان، به کوشش ایرج افشار، تهران: کتاب روشن.
- لمبتون، آ.ک.اس، (۱۳۷۵)، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران: جاودان خرد.
- مدرس تبریزی، محمدعلی، (۱۳۷۴) ریحانه‌الادب، تهران: خیام.
- مروزی، میرزاحمدصادق، (۱۳۸۶)، تحفه عباسی، در سیاست‌نامه‌های قاجاری: رسایل سیاسی (رسائل سیاسی)، گردآوری تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- مستوفی انصاری، میرزاسعود، (۱۳۴۹)، تاریخ زندگانی عباس میرزا نایب السلطنه، به کوشش محمد گلبن، تهران، مستوفی.
- مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۶)، شرح زندگانی من؛ تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران: هرمس.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن، (۱۳۶۰)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ملکم، سرجان، (۱۳۸۰)، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: افسون.
- موریه، جیمز، (۱۳۸۶)، سفرنامه جیمز موریه، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- نجفی، شیخ جعفر (کاشف الغطاء)، (۱۳۹۰)، [اعلان جهاد علیه روسها]، در مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، به کوشش محمدحسن رجبی (دوانی)، تهران: نی.
- نراقی، ملا احمد، (۱۳۶۷)، شوون فقیه، ترجمه سیدجمال موسوی، تهران: بعثت.
- ، (۱۳۸۴)، معراج السعاده، قم: قائم آل محمد.
- ، (۱۳۹۰)، [اعلان جهاد علیه روسها]، در مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، به کوشش محمدحسن رجبی (دوانی)، تهران: نی.
- نفیسی، سعید، (۱۳۶۴)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران: بنیاد.
- هابز، توماس، (۱۳۸۰)، لویاتان، ویرایش و مقدمه سی بی مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰)، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- واتسن، رابرت گرانت، (۱۳۴۰)، تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، بی جا: بی نا.
- ب. مقاله**
- استادی، رضا، (۱۳۸۳)، «میرزای قمی و شاهان قاجار»، علوم سیاسی، س ۷، ش ۲۵، ص ۷۳ تا ۸۴.
- تقوی، عابد، (۱۳۹۳)، «جایگاه نقوش برجسته صخره‌ای عهد قاجار در بازیابی هویت ملی ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۱۵، ش ۴، ص ۱۶۱ تا ۱۸۰.
- زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۷۹)، «بررسی احکام الجهاد و اسباب الرشد، (نخستین اثر در تکوین ادبیات جهادی تاریخ معاصر ایران)»، مجله دانشکده

- ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۵۵، ص ۳۷۳ تا ۴۰۲.
- مدرسی طباطبائی، (۱۳۵۴)، «پنج نامه از فتحعلی شاه قاجار به میرزای قمی»، بررسی‌های تاریخی، س ۱۰، شم ۴، ص ۱ تا ۲۹.
- میرزای قمی، ابوالقاسم، (۱۳۴۷)، «ارشادنامه میرزای قمی»، به کوشش حسن قاضی طباطبائی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۲۰، ش ۳، ص ۳۶۵ تا ۳۸۳.

ج. کتاب‌های لاتین

.....
.....
.....
.....
.....
.....

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی